

فلسفه دین*

مترجم: دکتر مهدی نجفی افرا**

چکیده

در این مقاله مفاهیم بنیادین فلسفه دین از قبیل زبان دین، رابطه علم و دین، تجربه دینی، براهین اثبات وجود خدا و مسئله شروع مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. نگارنده پس از بیان آراء و نظریات در مورد هر یک از مباحث مطرح شده، تلاش می‌کند تا راه‌حلهای مناسبی ارائه نماید و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که دین یکی از نیازهای بنیادین انسان و جامعه بشری است، حتی در صورت وجود ابهامات در برخی مسائل آن، انسان خود را بی‌نیاز از آن نخواهد یافت.

مقدمه

در علم کلام نوین و فلسفه دین گرچه مباحث قابل توجهی مطرح شده افق‌های نوین به روی انسانها گشوده است؛ اما جریان غالب فکری در جهت لاغرتر کردن حوزه دین و تنزل آن به حد علائق شخصی و فردی حرکت می‌کند، به همین خاطر بسیاری از مفاهیم دینی در هاله‌ای از ابهام فرو می‌افتد. ایجاد تعارض میان عقل و ایمان یا استدلال و دین که از خصوصیات ادیان حاکم بر مغرب زمین است و پیدایش ایمان‌گرایی افراطی که هرگونه استدلال را حتی در مسائل نظری آن مردود می‌شمارند حاکی از غیرقابل دفاع جلوه دادن حقایق دینی است.

* مشخصات کامل کتابشناسی اصل مقاله به قرار زیر است:

Earle/W.J. (1992). Introduction to philosophy . London: McGraw-Hill

** عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی مرکز.

در این مقاله نیز نویسنده تلاش می‌کند به تمامی آراء اشاره نماید؛ اما در برخی موارد براساس همان جو غالب تفکر دینی در مغرب زمین، مطالب را در ابهام و تردید باقی می‌گذارد بطور مثال، بحث معناداری زبان دینی و قابلیت فهم آن از مباحث نوین است که سابقه چندانی در دنیای ما ندارد، ولی تطبیق آن با مقوله‌های روان‌شناختی بر این پیش فرض استوار است که اجزاء تصویری اعتقاد به خدا، از روشنی مفهوم بی بهره است و تصدیق به آن نیز از طریق استدلال ممکن نیست. هر چند خدا و اعتقاد به خدا از مشکلات تصویری خالی نیست؛ اما هر چیزی که برای برخی انسان‌ها مشکل تصویری داشته باشد نمی‌تواند در ردیف اوهامی چون سفر در زمان که با مبانی محکم و استوار در فلسفه اسلامی بی اساسی اینگونه تصورات اثبات شده است، قرار گیرد. چنان که بسیاری از حقایق فلسفی، عرفانی، هنری و مانند آن ممکن است با مشکلات تصویری همراه باشند، اما هیچ‌گاه نمی‌توان حکم به وهمی بودن آنها صادر نمود. فلسفه اولی یا علیا نامیدن مباحث فلسفی و الهیات در معنی اخص نیز حاکی از همین حقیقت معرفت‌شناختی است که انسان متکی به حواس، تنها در مراتب دانی علوم یعنی طبیعیات می‌تواند غوطه‌ور شود؛ اما با رشد و تجرد و تجرید عقل، آدمی به مفاهیم فراحسی در حوزه ریاضیات و الهیات نائل می‌شود که از سنخ محسوسات و مجربات به شمار نمی‌آیند تا روشنی این گونه مفاهیم را داشته باشند. روشنی مفاهیم عقلی در تعریف‌پذیری و عدم تناقض درونی و اتکاء و تفسیرپذیری بر بنیاد بدیهیات عقلی و عدم تعارض با آنهاست.

شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حاکمیت تفکرات پوزیتیویستی و مبهم شمردن تمام قضایای متافیزیکی، چنین تصور باطلی را نیز در حوزه دین پدید آورده است. حتی روی آوری به انگیزه‌شناسی در اعتقادات دینی و بازگرداندن آن به عوامل اقتصادی یا روانی و یا اجتماعی، از ناتوانی تفکرات مغرب زمین در تحلیل مسائل ادیان در بستر تاریخ الهام بخش افکار فلسفی بوده‌اند، امروزه نیز بسیاری از مردم برای پاسخ به پرسش‌های اعتقادی به فلسفه روی می‌آورند. فلسفه با اتکاء به عقل محض انسانی و با تحلیل و استدلال پیش می‌رود، در مقابل، ادیان بر منابع معتبری مانند کتاب آسمانی که وحی الهی تلقی می‌شود، اتکاء دارند، منبع ممتاز و برجسته‌ای که حقایق آن به هیچ طریق دیگری قابل حصول نیست.

فلسفه با احتیاط معرفت شناسانه توصیه می‌کند که اعتقاد بایستی مبتنی بر دلایل و شواهد کافی باشد در صورتی که دین بر ایمان متکی است، باوری که فراتر از آن است که دلایل موجود بتوانند آنرا عقلانی سازند. از همین جا نخستین پرسش درباره عقل و ایمان یا عقل و وحی مطرح می‌شود. پرسش دیگر در حوزه فلسفه دین متوجه معناداری زبان دینی است، از این که آیا زبان دین قابل فهم است یا نه؟

طرح چنین سؤالی از سوی فلاسفه برای کسانی که با متون و زبان دین مانوس هستند اعجاب انگیز و شگفت آور جلوه می‌کند در صورتی که جایگاه این پرسش روشن و بدیهی است. زبانی که امروزه بکار می‌بریم بگونه‌ای رشد و تکامل یافته است که ما را قادر می‌سازد درباره اشیائی که در اطراف ماست صحبت کنیم. زبان در اکثر موارد معنای قابل فهم و روشنی دارد اما آیا این زبان متعارف می‌تواند در امور مافوق طبیعی هم معنادار و قابل فهم باشد یا نه؟ کسانی که قضیه «خدا موجود است» را یک قضیه حقیقی قابل صدق و کذب می‌دانند به سه گروه تقسیم می‌شوند.

الف) خداگرایان^۱ که معتقدند این قضیه صادق است.

ب) ملحدین^۲ که آن را کاذب می‌دانند.

ج) لاادریون^۳ که نمی‌دانند صادق است یا کاذب.

ما در بررسی مسائل اساسی فلسفه دین، پرسشهای زیر را مورد توجه قرار می‌دهیم.

- خدا چگونه قابل درک است؟

- حقیقت یا ماهیت^۴ خدا چیست؟

- آیا براهینی و رای ایمان برای اعتقاد به خداوند وجود دارد؟

- آیا عقل می‌تواند وجود خدا را اثبات کند؟ ما می‌خواهیم به تلاشهای عمده فلاسفه در

1- Theists

2- Atheists

3- Agnostics

۴. Nature منظور از ماهیت همان ماهیت بمعنی اعم در فلسفه اسلامی است. چون اثبات می‌شود که خداوند

پیوسته از ماهیت بمعنی الاخص که حاکی از حدود و نقصان در وجود است، می‌باشد

این زمینه بپردازیم.

سه موضوع مهم دیگر نیز مورد بحث قرار خواهد گرفت که عبارت است از:

- ۱- مسئله شر^۱ اینکه شرور با قدرت مطلق و خیر محض بودن خداوند چگونه سازگار است؟
- ۲- جاودانگی نفس^۲ اینکه آیا انسان‌ها نفسی نامیرا دارند؟ آیا واجد بخش روحانی هستند که بتواند بعد از مرگ بدن زنده بماند؟
- ۳- ماهیت و امکان تجربه دینی^۳ که در کامل‌ترین شکل خود تجربه عرفانی^۴ نامیده می‌شود.

عقل و ایمان

عقل:

عقل بخش وسیعی از توانایی‌های فکری انسان را در بر می‌گیرد، اما در اینجا مناسب‌ترین معنای عقل، توانایی شکل‌دادن به اعتقادات براساس دلایل درست و شواهد کافی است. این توانایی شکل‌دهی عقلانی به اعتقادات دینی، نه تنها از حیث توصیفی یک حقیقت انسانی غیرقابل انکار است بلکه این دستوری نیز در زندگی عقلانی محسوب می‌شود. در شکل‌دهی به این اعتقادات، دقت دلایل و شواهد تنها معیار قابل توجه و اعتناست. از لحاظ عقلی نادرست است که بدون اقامه دلیل بر درستی ایمان P، به آن اعتقاد و باور پیدا کنیم حتی اگر P اتفاقاً درست هم باشد نمی‌توانیم بگوئیم شخصی که از راه نادرست به درستی و P آورده است، آن را می‌شناسد و به آن وقوف و آگاهی دارد (از لحاظ عقلی برای پذیرش صدق P اعتقاد به آن باید دلیل کافی که مستقل از تسلیم و احساس درونی باشد بر صدق P وجود داشته باشد).

ایمان:

از آنجایی که ادیان متعدد با دیدگاه‌های مختلف وجود دارند، فیلسوفی که دیدگاه کلی را مطرح می‌سازد نمی‌تواند وانمود کند که در تعریف مفاهیم به جلب رضایت همه موفق خواهد شد.

1- the problem of Evil

2- The Immorality of the soul

3- The Nature and possibility

4- Mystical Experience

فلسفه مدعی نیست که به مطالعه تفصیلی ادیان می‌تواند دست یابد بلکه تلاش می‌کند قرائنی واقعی‌تر را یافته و مفاهیم را به شیوه‌ای مقبول، تعریف نماید.

با این توضیح، ایمان را به عنوان نظام اعتقادی که حداقل بخشی از مسائل آن از طریق دلایل، مورد حمایت واقع نمی‌شود و یا فراتر از دلایل و شواهد موجودند، تعریف می‌کنیم. برای اکثر دینداران، ایمان چیزی نیست که از طریق دلیل حاصل شود، موهبتی الهی است و اساساً ویژگی مافوق طبیعی دارد. براساس این تعریف آیا ایمان مذهبی، معیارهای تشکّل عقلانی اعتقاد را نقض می‌کند؟

آیا ایمان در واقع یک نحو صورت‌بندی غیر عقلانی اعتقادات دینی است؟

با ارائه چنین تعریفی از ایمان، تصور این نکته برای ما دشوار است که ایمان بتواند ضوابط و معیارهای ساماندهی عقلانی اعتقادات را نقض و ابطال کند. جالب اینجاست که همه دینداران در مقابل غیر عقلانی (فراعقلانی) بودن ایمان واکنش یکسانی ندارند. برخی لزومی برای عقلانی کردن عقاید نمی‌بینند و برخی غیر عقلانی بودن باورهای دینی را انکار کرده و بر عقلانی بودن آن پافشاری دارند.

گروه اول که اکثریت اهل ایمان را تشکیل می‌دهد، از اینکه غیر عقلانی بودن ایمان را پذیرفته‌اند خشنودند و بر درستی ساختار اعتقادی خود باور دارند و معتقدند که اعتقاد چیزی نیست که فرد بتواند با عقل طبیعی یا با عقل محض بشری به آن دست یابد، اصولاً عقلانی کردن نظام اعتقادی را ناروا می‌دانند.

طرز تلقی ترتولین^۱ از آباء کلیسا این بود که می‌گفت:

«چون عقلانی شدن نیست (محال عقلی است) ایمان می‌آورم. اگر شما باور داشته باشید که ایمان‌تان شما را با اعتقادات یقینی برای رستگاری ابدی مهیا می‌کند، ارزش زیادی به عقلانیت نمی‌دهید، شاید همین که نمی‌توانیم دیگران را در برابر باورهایمان متقاعد سازیم حاکی از فراعقلانی بودن حقایق ایمانی باشد.»

قطعیت (یقین)^۱:

معمولاً اطمینان و یقین ما به اشیاء از طریق دلایل و شواهد حاصل می‌شود. از نظر دینداران همه عقاید بدون در یک نظام اعتقادی ایمان را بطور مطلق قطعی می‌کند که به همین دلیل آنها به صرف ایمان معتقد نیستند بلکه ایمان را ابزار شناخت حقایق نیز می‌دانند بنابراین ایمان مفاهیم و الفاظ مرتبط با خود را معنا دار می‌سازد. اصولاً مفهوم شناخت، اعتقاد درست مورد تصدیق یا اعتقاد با بیشترین یقین و قطعیت است. بنابراین شناخت و ایمان با یکدیگر مرتبطانند و وجود بیشترین یقین نتیجه وجود تصدیق و شناخت است.

برخی دیگر از دینداران، عقلانی نشدن ایمان را نمی‌پذیرند. در تبیین آن سه نحو واکنش قابل طرح است:

۱) ممکن است اهل ایمان ادعا کنند که هر چند در تدوین نظام اعتقادی باید تابع معیارهای عقلی باشیم اما در اصل ایمان به آن حاجتی نداریم چون ایمان امری عقلانی نشدنی یا «فراعقلی»^۲ محسوب می‌شود.

۲) یا اینکه بگویند بسیار از چیزها که در زندگی متکی بر باور و اعتماد و اطمینان هستند، از منابعی حاصل شده‌اند که دلیل و مدرک کافی برای آنها وجود ندارد اما همه آنها کاملاً طبیعی، اجتناب‌ناپذیر و عقلانی‌اند.

۳) و ممکن است برخی ادعا کنند که بیشتر ارکان ایمان با معیارهای متعارف، عقلانی شدنی است، اعتقاد به خدا، جهان ماوراء طبیعی این که خداوند وحی را برای هدایت انسان‌ها نازل کرده و این که کتاب مقدس وحی است، عقلانی‌اند.

حتی اگر بعضی چیزهایی که کتاب مقدس بیان می‌کند (و ما به آنها اعتقاد داریم چون کلام خداست) فراتر از آن باشد که عقل بتواند اثبات کند. از این دیدگاه، عقل و ایمان متمم یکدیگرند نه رقیب هم. عقل ما را به ایمان رهبری می‌کند و ایمان چیزهایی که برای عقل قابل دستیابی نیست را در اختیار قرار می‌دهد.

الهیات طبیعی^۱ و الهیات جزمی^۲:

الهیات مطالعه درباره خدا، اوصاف و ارتباط او با جهان است (لغت تئولوژی مشتق از به معنی عقل Theos یونانی، به معنی خدا و Logos کلمه یا سخن گفتن است). هر چیزی که بتواند با محض انسان یعنی با فعالیت عقلی مستقل از هر گونه اتکاء به وحی اثبات شود، الهیات طبیعی نامیده می‌شود. به عبارت دیگر، الهیات طبیعی، بخشی از الهیات است که می‌تواند با عقل طبیعی اثبات شود.

هر چیزی که مستلزم پذیرش اعتقادی از دین خاص بر پایه وحی باشد، الهیات جزمی است به (چیزی که از همه Dogma ذهن می‌آید اعتقادی است که برای پیروان دین خاص الزامی است). دینداران به یکسان خطوط تمایز میان الهیات طبیعی و جزمی را ترسیم نمی‌کنند چون اختلاف قابل توجهی درباره اینکه چگونه عقل به تنهایی می‌تواند حقایق را اثبات کند، وجود که لاتین دارد. یک موضع افراطی که به عنوان فیدئیسیم^۳ شناخته شده است (از ریشه است) معتقد Fides دیگر، چیزی Faith است که عقل به تنهایی نمی‌تواند چیزی را درباره خدا اثبات کند. به عبارت به نام الهیات طبیعی وجود ندارد اما از نظر تاریخی اغلب افراد مذهبی فیدئیسیت نبوده‌اند. نمونه‌ای از چگونگی تمایز میان الهیات طبیعی و جزمی به این صورت قابل ترسیم است: قضیه «خدا وجود دارد» به الهیات طبیعی تعلق دارد در حالی که قضیه «خدا سه شخصیتی^۴ است» (یعنی تثلیث پدر، پسر و روح القدس) متعلق به الهیات جزمی است.

معناداری زبان دینی

قابلیت فهم:

اکثر ما با داستان‌های ارواح آشنا هستیم. اگر بخوانیم «روح به اتاق آمد و اثاثیه را به اطراف حرکت داد.» در ما مشکلی در فهم پدید نمی‌آید و می‌توانیم این جمله را معنادار کنیم. همچنین ما با داستان‌هایی که مستلزم حرکت زمانی است آشنایی داریم اگر بخوانیم «آنها به داخل ماشین سفر

1- Natural Theology

2- Dogmatic Theology

3- Fideism

4- Triune

در زمان رفتند و به سال ۱۹۶۸ برگشتند، می‌توانیم از این عبارت مفهومی داشته باشیم. ممکن است احساس کنیم قضایای مذکور را فهمیده‌ایم.

دو نمونه مذکور، قضایای آشنا و مأنوس‌اند و ما - از لحاظ روان‌شناختی - درباره قابل فهم بودن آنها مشکلی نداریم (چیزی قابل فهم است که بتوانیم آن را بفهمیم، از ارتباط منطقی آن گزارشی داشته باشیم، از آن مفهومی فراهم سازیم و به چگونگی جریان آن آگاهی داشته باشیم). با وجود این، چند سؤال نسبتاً واضح وجود دارد که ما را معتقد می‌سازد درک ما از آنچه در جریان است بسیار کم اعتمادتر از چیزی است که احتمالاً بطور سطحی درباره آن می‌اندیشیم؛ مثلاً چگونه روح می‌تواند از یک موقعیت مکانی برخوردار باشد (در حالی که طبیعی و مادی نیست؟) روحی که قادر به عبور از دیوارها و اشیاء سخت است چگونه می‌تواند اشیاء را حرکت دهد؟ (اعتقاد به روح با امور طبیعی ناهمگون است). در عنایت به قضیه بعدی پرسش‌های ذیل پدید می‌آید: چه موقع مسافرت در زمان تحقق می‌پذیرد؟

آیا می‌توانیم سفر زمانی را به سرعت معینی برگردانیم بطوری که در هر دقیقه سه سال به عقب برگردد؟

آیا شخصی که در ۱۹۷۰ متولد شده، در سفر به سال ۱۹۶۸ معدوم می‌شود؟ ظاهراً مؤانست روان‌شناختی برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها کافی نیست.

مضمون این مثال‌ها، بر اینکه دین چیزی شبیه به داستان ارواح یا افسانه مسافرت زمانی است دلالت ندارد یعنی این که دین از لحاظ قابلیت فهم فاقد اعتبار باشد؛ بلکه متضمن این معناست که مؤانست روان‌شناختی بمنزله قابلیت فهم نیست. زبان دینی ممکن است قابل فهم باشد اما با مؤانست شخصی قابل تضمین نیست.

معناشناختی و حقیقت^۱:

فلاسفه‌ای که در مورد معناداری زبان دینی بحث می‌کنند به معنای قضایای دینی از لحاظ

قابلیت شناخت توجه نشان می‌دهند چرا که مفاهیم قابل شناخت با درستی و نادرستی در ارتباط اند.

زبان دینی به مجموعه‌ای از قواعد آیینی و اجرایی اطلاق می‌شود که واجد معنای روان‌شناختی است. در صورتی که معنای روان‌شناختی، قدرت فعال‌سازی افکار، احساسات و تصورات، تعریف شود.

هر چند محل تردید است که زبان دینی حاوی قضایای حقیقی یعنی قضایایی که قابل صدق و کذب‌اند، باشد.

تقدم معنا بر صدق^۱:

خارج از دنیای فلسفه، مردم تمایل دارند. قابلیت شناخت معانی را مسلم انگارند و تنها نگران درستی آن باشند. قضیه «خدا موجود است» به نظر معنای قابل شناختی دارد آنچه مورد بحث است این است که آیا متعلق ایمان واقع می‌شود و لذا پرسش از معناداری مقدم بر پرسش از درستی آن است. شما نمی‌توانید درستی یک جمله را دریابید مگر آنکه معنی آن را بفهمید. با توضیح مذکور، مسئله بدیهی جلوه می‌کند اما اغلب در عمل مورد غفلت واقع می‌شود.

قابلیت شناخت و اعتقاد:

نکته دقیقی (که اغلب نادیده گرفته می‌شود) این است که محال است به چیزی که نمی‌فهمید، اعتقاد پیدا کنید. معلم فیزیکی را فرض کنید که به هر دلیلی به عبارت او $E=mc^2$ اطمینان دارید، همینطور تصور کنید واقعاً هیچ تصویری از مفهوم «انرژی مساوی جرم ضرب در سرعت نور» به توان دو ندارید.

پس شما به اینکه $E=mc^2$ باور پیدا نمی‌کنید، به چپستی انرژی اعتقاد ندارید و چیزی که به آن معتقدید آن است که عبارت معلم شما یعنی $E=mc^2$ درست است.

معمولاً ما به تفاوت میان اعتقاد اینکه جمله P درست است و اعتقاد به P توجه نداریم چون در فهم به معنی جمله اکتفا می‌کنیم و بدون تلاش در فهم محتوی، از آن می‌گذریم. ما به سادگی می‌توانیم اختلاف بین اعتقاد به اینکه جمله «باران می‌بارد» درست است و اعتقاد به اینکه باران می‌بارد را احساس کنیم مع هذا جایی که قابلیت فهم، مسئله باشد این تفاوت بطور قطع مطرح است.

قابلیت فهم و مفهوم خدا:

چرا قابلیت فهم زبان دینی برای برخی فلاسفه یک مسئله است؟ ما این مسئله را در جمله «خدا موجود است» مورد توجه قرار خواهیم داد. این عبارت از مواردی است که موجب اشتغال فکری برخی فلاسفه گشته است؟ اما متأسفانه از تمام جوانب، زبان دینی مورد بحث و کنکاش تفصیلی واقع نشده است. هر چند محققان از خدا بعنوان یک نام مناسب یاد می‌کنند ولی جمله «خدا موجود است» را به عنوان چیزی که وجود دارد یا به عنوان یک حقیقت لاهوتی تفسیر می‌نمایند. آیا می‌توانیم تصویری از این وجود لاهوتی ارائه دهیم؟ آیا می‌توانیم مفهوم قابل فهمی از خدا بدست آوریم؟ برای پاسخ این پرسشها، باید به سراغ معتقدان مذهبی برویم که درباره ماهیت خدا چه می‌گویند. همه آن‌ها پاسخ مشترکی ندارند اما توافق کافی وجود دارد که در تحلیل‌های کلی مورد اتکاء قرار گیرد.

وجود شخصی خدا:

غالب دینداران معتقدند که خدا وجودی شخصی دارد. اینجا یک مشکل اساسی مطرح می‌شود. معمولاً تصور ما از شخص به کاربرد این واژه در مورد خودمان کشیده می‌شود چیزی مانند شخص انسانی که می‌شناسیم. آیا می‌توان این مفهوم را در وجودی مانند خدا بکار بریم؟ این مشکلی اساسی است که از توسعه مفاهیم در یک حوزه حاصل می‌شود اینکه آن مفاهیم بدون از دست دادن معنی تا کجا قابل تعمیم می‌باشند. اما این معضل در اینجا حادث می‌شود. چون در مورد اوصاف دیگر خداوند نیز همین مسئله مطرح است، خداوند علاوه بر وجود شخصی، کامل، غیرمادی و لایتناهی نیز محسوب می‌شود.

مفهوم شخص کامل:

از شخص کامل چه مفهومی می‌توان داشت؟ یک پاسخ ممکن است این باشد که شخص به چیزی که همانند ماست. اشاره دارد و کامل به چیزی که همانند ما نیست، اشاره دارد. دو جزء مفهوم شخص کامل با یکدیگر تناقض دارند و ما به مفهوم قابل شناختی دست نمی‌یابیم. در این دیدگاه شخص کامل غیر قابل فهم است (ممکن است در دیدگاه معتدل تر گفته شود: شخص کامل معنی روشنی ندارد).

مفهوم شخص غیرمادی:

برای برخی، منطقی این دو مفهوم همانند مفهوم شخص کامل است [از حیث تناقض درونی که دارد] اما در این میان تفاوت مهمی وجود دارد اغلب مردم اساساً غیرمادی را چیزی دارای روح تصور می‌کنند که با مرگ بدن باقی می‌ماند. اگر ما از روح انسانی به عنوان چیزی که می‌تواند مستقلاً موجود باشد، تصویری داشته باشیم. پس در اصل دلیلی نداریم که نتوانیم مفهومی از خداوند بعنوان یک حقیقت غیرمادی داشته باشیم (هر چند روح واژه مشهوری است که اغلب مردم آن را به کار می‌برند اما همه فلاسفه معتقد نیستند که دستیابی به مفهوم روح ممکن باشد).

مفهوم وجود نامتناهی:

آیا ممکن است افرادی چون ما که متناهی، محدود، محتاج دیگران، آرزومند، جاهل و غیره هستیم، برای وجودی که خدا تلقی می‌شود، شکل متعالی فراهم آوریم. برخی حکما گفته‌اند که نامحدود فراتر از فهم محدود اذهان ماست. برخی دیگر اظهار کرده‌اند از آن جایی که ما فهمی از نامحدود در ریاضیات داریم، دلیلی ندارد که نامحدود بودن خدا را نتوانیم درک کنیم. معهذا همه گروهها معتقد نیستند که لایتناهی بودن خدا، چیزی شبیه بی‌نهایت ریاضی باشد ضمن اینکه فهم ما از بی‌نهایت ریاضی نیز چندان قطعی و مطمئن نیست.

ارزیابی مسئله قابلیت فهم:

اکثر فلاسفه ادعا کرده‌اند شخص کامل، غیرمادی و نامتناهی، هر طور که باشد همانند دایره چهارگوش تناقض درونی دارد. حتی برخی همین را نشانه اثبات ناپذیری وجود خداوند دانسته‌اند. در زمینه‌ای که مفاهیم ناپایدار باشند نمی‌توان چیزی را مشخص و معین نمود (به عبارت دیگر هیچ چیز نمی‌تواند مفهوم خدا را روشن سازد چون اوصاف عمده خدا متناقض و متزلزل است).

افراد مذهبی در مقابل جواب می‌دهند که این تناقض نشان می‌دهد ایجاد تصور از خداوند نادرست است. به جای اظهارات فوق که درباره تزلزل و تناقض اوصاف خدا گفته می‌شود محتمل‌تر است گفته شود عبارات بکار رفته درباره خدا (و مفاهیم وابسته) قابلیت فهم روشن و بدیهی ندارند. فلاسفه تحقیق زبان را در مسیری دنبال می‌کنند که قابلیت شناخت معانی را مورد تهدید قرار می‌دهد. بهر حال تحقیق در این زمینه، تلاشی است برای تفکر درباره چیزی که در لیه پرتگاه تفکر بشری قرار گرفته است. البته این مطلبی نیست که افراد مذهبی بخواهند آن را انکار کنند، بلکه تاکید دارند که فهم خدا برای انسان دشوار است. فهمی کامل از خدا یعنی ارائه تصور از خداوندی که برتر از فهم محدود ما انسانهاست، میسر نیست؛ اما جایگزین این عبارت که «بطور کامل نمی‌توان فهمید» این نیست که «اصلاً قابل فهم نیست».

مفهوم خدا

دوره‌یافت^۱

فلاسفه در تحلیل چه فرضی از مفهوم خداوند دارند؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش دو راه وجود دارد. دیدگاه‌هایی که به موازات تمایز میان فلسفه‌های توصیفی^۲ و تجدیدنظرانه^۳ مطرح می‌شوند.

1- Approache

2- Descriptive

3- Revisionary

رهیافت توصیفی:

کسانی که دیدگاه توصیفی دارند وظیفه خود را تحلیل مفهوم متعارف خدا می دانند که نزد دینداران مطرح است، مثلاً وقتی فلاسفه غربی درباره خدا سخن می گویند مفهومی متأثر از سنت مسیحی - یهودی درباره خدا در ذهن دارند.

رهیافت تجدیدگرایانه:

کسانی که دیدگاه تجدیدگرایانه دارند وظیفه خود را ارائه مفهومی مناسب از خدا می دانند که ممکن است کمابیش با مفهوم سنتی اختلاف پیدا کند.

مصادیق^۱ مفاهیم:

در تفکر پیرامون خدا باید چند حقیقت اصلی درباره مفاهیم و مصادیق آنها بخاطر داشته باشیم:

۱- ممکن است مفاهیمی داشته باشیم (این مفاهیم شامل لغت در زبان یا تصورات ذهنی هم می شود) که بر هیچ واقعیتی منطبق نباشد بطور مثال مفهومی از حیوان تک شاخ داریم اما هیچ جانوری تک شاخ نیست. مفهوم اسب تک شاخ به ما نشان می دهد که جانور (در میان سایر اوصاف) تک شاخ و اسبمانندی وجود ندارد بنابراین حیوانی که مطابق آن خصوصیات باشد، نیست. مصادیقی برای مفهوم اسب شاخ دار وجود ندارد، یا در اصطلاح فنی مفهوم اسب تک شاخ عینیت ندارد. البته اغلب مفاهیم عینیت دارند مثلاً مفهوم صندلی، عینی است چون در عالم واقع چیزی که مصادیق این مفهوم باشد، وجود دارد، چیزهایی که واجد همه خصوصیات معین شده در مفهوم صندلی هستند. به ساده ترین بیان، مفهوم صندلی به خاطر وجود صندلی ها، از عینیت برخوردار است.

۲- برخی مفاهیم نمی توانند عینیت یابند، مانند دایره چهارگوش، تحقق این امر غیرممکن

است چون از لحاظ منطقی محال می‌باشد (در اینجا اصل روشنی داریم مبنی بر اینکه چیزی که نمی‌تواند تحقق یابد وجود ندارد؛ گرچه تعداد قلیلی از متفکران اظهار کرده‌اند مفهوم خدا تناقض درونی دارد اما این نظر در کل مورد تأیید واقع نشده است).

۳- برخی متفکران ادعا کرده‌اند که مفاهیم قطعی و روشن باید عینیت داشته باشند. خدا یک مفهوم است هر چند بالضروره از عینیت برخوردار بودن این مفهوم بطور کلی پذیرفته نشده است؛ اما برهانی در اثبات وجود خدا معروف به برهان وجودشناسی^۱ هست که بر این اصل استوار می‌باشد و روشنی مفهوم خدا را دلیل بر عینیت آن قلمداد می‌کند.

اوصاف الهی

پیش از این برخی از اوصاف سستی (متعارف یا صفاتی که مورد قبول عام است) مفهوم خدا را بیان نمودیم. در وهله اول، خدا بعنوان یک شخص تلقی می‌شود، اعمال مذهبی از قبیل عبادت و نماز و حالات دینی مانند عشق و سپاسگزاری تنها در صورت شخص بودن خدا معنا پیدا می‌کنند. باید به خاطر داشت که شخص بودن خدا، شبیه اشخاص انسانی نیست خدا غیر مادی، نامحدود و کامل است. کمال می‌تواند همه اوصاف الهی (خصوصیات خدا) را شامل شود. این اوصاف شامل علم لایتناهی، قدرت مطلق، ثبات، جاودانگی و خیر محض است.

علم لایتناهی^۲

گفته می‌شود خداوند عالم مطلق یا بر همه چیز آگاه است. علم مطلق می‌تواند به این صورت به ترسیم شود که اگر P پس خدای دانند که P عبارت دیگر اگر چیزی صادق باشد خدا از آن گاه است. در رابطه با علم لایتناهی دو مسئله باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- روشن نیست علمی که برای خدا به کار می‌رود همان معنایی را بدهد که در مورد انسان بکار می‌رود. در مورد ما، وقتی به چیزی آگاهی می‌یابیم. معمولاً بجاست که بدانیم چگونه به آن

رسیده‌ایم، چگونه آن را دریافته و چه سندی را مورد اتکاء و اعتماد قرار داده‌ایم. در حقیقت ساختار مفهوم علم انسانی چنین است اما در مورد خدا، کاربرد هر یک از آنها محل تردید است. خدا فقط می‌داند و بطور معجزه‌آسایی عالم است. خداوند علم دارد بطریقی که کاملاً فراتر از فهم ماست.

۲- گاهی این سؤال مطرح می‌شود که آیا علم لایتناهی خداوند با فعل اختیاری انسان سازگاری دارد؟ و یا این پرسش که آیا علم غیب (پیشین) خدا با انتخاب‌گر بودن انسان سازگار است یا نه؟ به طور مثال اگر خداوند از ازل می‌دانست که آدم برای خوردن سیب ممنوعه خواهد رفت چنین به نظر می‌رسد که قبل از این که آدم انتخاب سرنوشت‌ساز خود را در بهشت عدن انجام دهد (در علم خداوند) مطرح بوده است. اما اگر قبل از انتخاب، چیزی مطرح باشد در واقع اصلاً انتخابی در کار نخواهد بود. تنی چند از متفکران اظهار کرده‌اند این نحوه نگرش به موضوع، وارونه‌سازی حقیقت است. بنابراین آدم سبب را چون خدا می‌داند که آن را می‌خورد، نمی‌خورد بلکه خدا از آن جهت که آدم براساس انتخاب خود، در نهایت به خوردن سیب اقدام خواهد کرد، به آن آگاهی دارد. در مورد صفت علم لایتناهی نکات جالب توجهی وجود دارد که باید متذکر شد. چون خداوند عالم مطلق است نمی‌تواند چیزی را یاد بگیرد یا کشف کند. خدا نمی‌تواند حق تنها بودن آدمی را محترم شمارد (هیچ حالت مخفی و درونی از او پنهان نیست) خداوند نه تنها به همه حقایق قابل بیان به صورت بالفعل در زبان‌ها آگاهی دارد بلکه به هر حقیقت قابل بیان که در زبان‌ها لقوه وجود دارد نیز آگاهی دارد و بالاتر آنکه خدا به هر حقیقت غیر قابل بیانی که وجود داشته باشد نیز آگاهی دارد.

قدرت مطلق^۱

خدا قادر مطلق یا بر هر کاری تواناست. اغلب گفته می‌شود که خدا می‌تواند هر چیزی را انجام دهد اکثر متفکران در بیان منظور می‌گویند: خدا هر کار قابل انجام یعنی هر چیزی که از لحاظ

منطقی ممکن باشد را می‌تواند انجام دهد. از طرف دیگر، برخی محققان معتقدند خدا هر چیزی را بدون شرط می‌تواند انجام دهد. این اندک متفکران تا آنجا پیش رفته‌اند که گفته‌اند خدا می‌تواند $۲+۲=۵$ کند (در رابطه با این نظر، پرسش معمایی قرون وسطایی وجود دارد که آیا خدا می‌تواند سنگی بیافریند که خودش نتواند بلند کند؟ جواب این است که بله او می‌تواند بلند کند). هر چیزی که انسان به آن نائل می‌شود با ابزارهای معینی که قبلاً طراحی شده یا نشده‌اند، به انجام می‌رساند اما خداوند هر کاری را به طریق کاملاً معجزه‌آسا به انجام می‌رساند. این نکته در جریان خلقت جهان هم وجود دارد. تصور متداول آن است که خداوند جهان را از هیچ^۱ آفرید، به علاوه آن را به گونه‌ای خلق کرد که انسانها قادر به درک آن نیستند.

ثبات

گفته می‌شود خداوند ثابت یا لایتغیر است. این صفت خصوصاً مشکل انطباق با تصور خداوند بعنوان شخصی که فعال است را دارد. بطور نمونه می‌تواند به عبادات ما پاسخ دهد. گاهی عنوان می‌شود که مفهوم ثبات محض از فلسفه یونانی نشأت گرفته و با اعتقاد کتب مقدس از خداوند، بیگانه است. این مطلبی است که فلسفه در مورد آن به جایی نمی‌رسد.

جاودانگی

خداوند سرمدی است. این صفت گاهی با عنایت به تغییر مطلق فهمیده می‌شود. منظور از تغییر مطلق بودن خداوند آن است که در هر لحظه زمانی، موجودی را ایجاد می‌کند بدون این که گذشته، حال یا آینده برای او مطرح باشد. دیدگاه قابل قبول تر آن است که بی‌حدی صرف زمانی (یا نامتناهی بودن زمان) ذات لایتناهی الهی را مسخر نمی‌سازد. براساس این دیدگاه سرمدیت هیچ ارتباطی با زمان ندارد. شاید اگر زمان و تغییر دقیقاً با هم مرتبط باشند تغییرناپذیری یا ثبات خداوند او را در جایگاهی فراتر از زمان قرار می‌دهد. به هر حال افراد مذهبی معتقدند خداوند نه

تنها بر خلاف امور پیرامون ما - حتی به عکس عالم وجود - آغاز وجودی ندارد بلکه او بی شباهت به پایدارترین اشیاء اطراف ما و برخلاف خود عالم - در تمامی احتمالات - هیچگاه از هستی باز نخواهد ایستاد. موجودات ممکنى چون ما، هستی پیدا کرده و سرانجام از بین می‌روند اما اگر وجود ضروری باشد - و خدا نماینده اصلی چنین وجودی است، وجودی که نمی‌تواند هستی نیابد - البته هیچ زمانی نخواهد بود که او وجود نداشته باشد. این تصور از وجود ضروری که ذات^۱ یا ماهیت^۲ ملازم با هستی است در آثار فیلسوف قرون وسطایی عرب ابن سینا^۳ یافت می‌شود که بعدها به وسیله لایب نیتس^۴ در یک برهان مهم اثبات وجود خدا به کار رفته است.

خیر محض

می‌گویند که خدا خیر مطلق یا خوبی تام است. این صفت خداوند دقیقاً با عبادت و عشق مذهبی مرتبط است. خداوند به عنوان حقیقتی که در بردارنده ارزشهای مثبت است، تصور شده است. خوبی کامل و نامحدود که در همه افعال و آثارش هوید است.

دیدگاهها درباره وجود خدا

هر شخصی می‌تواند سه موضع اساسی در برابر خداوند یا به عبارتی درباره اینکه آیا مفهوم متعارف خداوند پذیرفتنی است یا نه؟ داشته باشد این دیدگاهها عبارتند از: خداگرایی، الحاد و لادری‌گری.

خداگرایی

خداگرا معتقد است که مفهوم متعارف خدا پذیرفتنی است، به عبارت دیگر خداگرا به وجودی که واجد خصوصیات یا اوصاف مذکور در تصور سستی خداست، معتقد است. به بیانی ساده، خداپرست کسی است که می‌اندیشد جمله «خدا موجود است» صادق است. خداگرایان به دو گروه،

1- Essence

2- Nature

3- Avicenna (980-1037)

4-G. leibnitz (1646-1716)

خداگرایان دینی که پایه نخست اعتقاد را ایمان می‌دانند و خداگرایان طبیعی که بنیاد نخست اعتقاد به خدا را دلیل عقلی می‌دانند، تقسیم می‌شوند.

الحاد

آتئیست، مفهوم متعارف خدا را غیر قابل قبول می‌داند و معتقد است که چیزی که در بردارنده خصوصیات و اوصاف مذکور در مفهوم سستی خدا باشد وجود ندارد به زبان ساده، ملحد کسی است که می‌پندارد جمله «خدا وجود دارد» کاذب است. قطعاً آتئیست دینی وجود ندارد^۱ همه ملحدین درست یا غلط باید فرض کنند که عقل آدمی یک دلیل قطعی برای عدم اعتقاد به خداوند فراهم آورد.

اگنوستیسیزم

یک لادری‌گرا نمی‌داند که جمله «خدا موجود است» صادق و یا کاذب است به عبارت دیگر نمی‌داند که مفهوم خدا پذیرفتنی است یا نه (لغت اگنوستیسیزم^۲ مشتق از پیشوند منفی یونانی به a و gnosis معنی شناخت و آگاهی است).

دلایل وجود خدا

ما مفهوم سستی خدا و اوصافی را که خداوند واجد آنهاست بیان کردیم حال می‌خواهیم براهین مهم وجود خدا را که در زمانهای پیشین مطرح شده‌اند مورد بررسی قرار دهیم. این بحث را با مطالعاتی درباره اینکه برهان چیست؟ آغاز می‌کنیم:

۱- یعنی همانگونه که خداگرایان به دینی و طبیعی تقسیم می‌شدند در اینجا ملحدین فقط طبیعی یا عقلی هستند

(مترجم)

دلیل / ابطال

دلیل جمله باشد و P ارائه استدلال یا قیاسی معتبر است که P نتیجه آن باشد و ابطال P برهان مستحکمی است که نتیجه اش نبود P یا P نتیجه به مقدمات وابسته است. وقتی مردم می پرسند می توان وجود خدا را ثابت کرد؟ آنها به پاسخ ساده بله یا خیر اکتفا می کنند و اصل اساسی همه براهین (یا دلایل) که محتوای مطلب باشد را به فراموشی می سپارند. عملاً چیزی که در جستجوی آتیم استدلالی با نتیجه مطلوب است که با مقدماتی شروع شود تا بطور معقول ما را به تصدیق آن متقاعد سازد. استدلالی مانند:

در کتاب مقدس آمده که خدا وجود دارد؛

هر چیزی که کتاب مقدس می گوید درست است؛

بنابراین، خدا وجود دارد.

در حالیکه این استدلال قابل اعتناست (یعنی هر دو مقدمه و نتیجه آن درست است) غالباً قدرت مجاب کنندگی ندارد. افرادی که می اندیشند هر چه کتاب مقدس می گوید درست است معتقدند که کتاب مقدس، وحی الهی است در نتیجه قبل از این استدلال، به وجود خدا، اعتقاد داشته اند، و نیازی به اینکه با این برهان بیشتر متقاعد شوند، ندارند. از طرف دیگر، اشخاصی که به خدا معتقد نیستند (و باید با این استدلال اعتقادشان تغییر یابد) احتمالاً مقدمه دوم آن را نخواهند پذیرفت.

بیان کلی و نهایی درباره دلیل و نقض آن به این ترتیب است که عدم موفقیت در یافتن دلیل هرگز به منزله ابطال نیست و عدم موفقیت در یافتن ابطال به هیچ وجه دلیل محسوب نمی شود. یک خداگرای منصف نمی تواند این حقیقت (یعنی تنها بر این مبنا) که یک منکر خدا، برای ابطال، دلیل متقاعد کننده ای ندارد را مبنای اثبات وجود خدا قرار دهد و یک آتئیست منصف نمی تواند دلیل متقاعد کننده نداشتن خداگرا را دلیل بر نبود خدا، تلقی کند.

براهین اثبات وجود خدا

حکماء برای اثبات وجود خدا، براهین بسیاری ابداع کرده اند، در فلسفه این براهین را با همان

معیارهای منطقی و عقلی که در استدلالها بکار می‌رود ارزیابی می‌کنیم. ما سه قسم از این براهین را که معمولاً مطرح می‌شود، عنوان می‌کنیم که عبارتند از: برهان جهان‌شناختی^۱، برهان هستی‌شناختی^۲، و برهان غایت‌مندی^۳ (نظم).

برهان جهان‌شناختی

برهان جهان‌شناختی به مجموعه‌ای از براهین مرتبط با هم اطلاق می‌شود که با صورت مشهود جهان یا کاسموس آغاز می‌شوند و تلاش می‌کنند که نشان دهند تنها راه تفسیر این صورتهای لازم شمردن وجود خدا میسر است. حرکت، علت، معلول و امکان از مواردی هستند که در این برهان مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اینجا خلاصه‌ای از سه نمونه برهان جهان‌شناختی مطرح می‌شود:

(الف)

اشیاء حرکت می‌کنند؛

آنها خودشان را حرکت نمی‌دهند؛

محرکهای آنها خود را حرکت نمی‌دهند؛

سلسله محرکها نمی‌تواند نامحدود باشد؛

پس محرک نخست غیرمحرکی باید باشد که ما آنرا خدا می‌نامیم.

(ب)

همه اشیا معلولند؛

علل آنها نیز بنوبه خود معلولند؛

سلسله علت و معلول نمی‌تواند نامتناهی باشد؛

پس بایستی علت نخستین غیرمعلولی باشد که خدا نامیده می‌شود.

(ج)

1- Cosmological Argument

2- Ontological

3- Teleological A.

موجودات ممکن^۱ نیازمند مرجح اند؛
مرجح آنها نیز به مرجح محتاج است؛
سلسله مرجحها نمی تواند نامتناهی باشد؛
پس بایستی مرجح بدون مرجحی باشد که خداست.

بر این براهین، هزاران صفحه شرح خوشبینانه و بدبینانه در حمایت و نقد نوشته شده است، به جرأت می توان گفت که اندکی از فلاسفه معاصر این براهین را پذیرفته اند (گرچه این عدم پذیرش به تنهایی نادرستی این براهین را اثبات نمی کند). دلیل اصلی متقاعدکننده نبودن این براهین در عصر حاضر، علیرغم اینکه در گذشته، متناهی بودن جهان بدیهی بنظر می رسید، پرسشهایی از این قبیل است که چرا نمی توان نظم حرکات را طوری لحاظ کرد که جهان در زمان نامتناهی تشکیل یابد؟ چرا سلسله علت و معلولها تا بی نهایت نمی تواند ادامه یابد؟ چرا ممکنات نمی توانند ممکنات دیگر را بطور نامتناهی، تبیین کنند؟ طبق نظر برخی متفکران معاصر دلیلی نیست که چنین نباشد. حتی فرض جهان نامتناهی بدون نقطه آغازین مادی، معضلی است که نیازمند تفسیر و توضیح است.

برهان هستی شناختی

این برهان از تقریرهای مختلفی برخوردار است تنها برهانی هستی شناختی محسوب می شود که نشان دهد وجود خداوند از طریق مفهوم یا ایده خدا اثبات می شود. نمونه ای که در اینجا بیان می شود شبیه چیزی است که بوسیله سنت آنسلم^۲ ارائه شده است:

مفهوم خدا باشنده ای است که بزرگتر از آن قابل تصور نیست؛
اما باشنده موجود، بزرگتر از باشنده ای است که صرفاً به تصور درآید؛
اگر خداوند موجود نباشد، باشنده ای که برتر از آن قابل تصور نباشد، نخواهد بود؛
پس خدا موجود است.

شرح مختلف برهان هستی‌شناختی همانند براهین جهان‌شناختی، بحث وسیع و دامنه‌داری پدید آورده‌اند و همچنین فلاسفه معاصر هیچ یک از صورت‌های برهان هستی‌شناختی را تایید نمی‌کنند برهان غایت‌مندی ساختار هدفدار، نتیجه نظم است؛ ارگانسیم، ناظم خود نبوده و به وسیله انسانها نظم داده نمی‌شود؛ بنابراین ناظمی غیر از انسان وجود دارد که همان خداست.

برهان غایت‌مندی را نیز معدودی از فلاسفه معاصر پذیرفته‌اند. مقدمه دوم این برهان که در یک دوره برای اکثر مردم بدیهی به نظر می‌رسید امروزه بسیار سؤال برانگیز است. از طرفی، فرض «معمار بزرگ» طبیعت (با اوصاف علم و قدرت لایتناهی که دارد) به حل مشکلات نظم طبیعت کمک نمی‌کند. به نظر نمی‌رسد که طبیعت - یعنی تمام ارگانیزم‌های بیولوژیکی - شبیه محصول نظم عالی یا فرودین باشد. یکی از دلایل در این زمینه این است که طبیعت برخوردها و تعارضاتی را با هماهنگی و نظم نشان می‌دهد به طور نمونه ویروس‌ها که نشانه‌های نامطلوب نظم ماهرانه محسوب می‌شوند ضعف برخی از ارگانیزم‌ها را نمایان می‌سازند، در صورتی که اگر آن ارگانیزم‌ها خوب منظم شده باشند بایستی دافع ویروس‌ها باشند.

خلقت

دو برهان جهان‌شناختی و وجودشناختی در دلالت بر وجود جهان با نظم و غایت و اینکه این نظم تنها از طریق مخلوق خدا بودن قابل تبیین است، دیدگاه مشترکی دارند. براساس نظر پیشینیان، خلقت - در برابر ساخت‌های معمولی که از مواد خام حاصل می‌شوند - آفرینش از نیستی^۱ است. فلاسفه خاطر نشان می‌کنند که ما - یعنی ما انسان‌ها - هیچ تصویری از آفرینش از نیستی نداریم این بدان معنا نیست که آفرینش از نیستی، قابل تحقق نباشد بلکه بدان معناست که مفهوم خلقت از نیستی در تبیین هستی رهگشا نیست.

مسئله شر

مشکل اساسی

مبحث شر، مسئله بی نظیری است که در متن خداگرایی به وجود می آید با این توضیح که اگر خدا وجود دارد، شر چگونه قابل توجیه است. می توانیم مشکل را به صورت مختصر در قالب سه جمله متناقض^۱ ترسیم کنیم (سه جمله متناقض یک دستگاه سه جمله ای است که صدق دو مورد آن نادرستی سومی را نشان می دهد). سه جمله ای متناقض عبارتند از:

(۱) خدا قادر مطلق است؛

(۲) خدا خیر محض است؛

(۳) شر وجود دارد؛

منظور از شر، هر امر ناپسندی است که فی نفسه منفی باشد. هر آنچه که جهان، بدون آن، بهتر خواهد بود. رنج و درد، نمونه هایی از شر محسوب می شوند اینکه چرا اغلب فلاسفه جملات شماره ۱ و ۲ و ۳ را سه جمله ای متناقض می خوانند بسیار روشن است، چون جمله ۱ دلالت دارد که خداوند می تواند از هر شری جلوگیری کند و جمله ۲ اشاره دارد که خدا می خواهد از هر شری معانعت کند بنابراین اگر جملات ۱ و ۲ درست باشند بایستی جمله ۳ نادرست باشد دو احتمال دیگر قابل فرض است: اگر ۱ و ۳ درست باشد یعنی علیرغم وجود خدای قادر مطلق شر وجود داشته باشد بنابراین جمله ۲ نادرست خواهد بود یعنی اینکه «خدا می خواهد از شر جلوگیری کند» نادرست می شود. همچنین اگر ۲ و ۳ درست باشد یعنی علیرغم اینکه خدا می خواهد از شر جلوگیری کند ولی شر وجود دارد بنابراین به نظر می رسد که خداوند قادر به جلوگیری از شر نیست یعنی جمله ۱ نادرست است.

وجود شر

برخی فلاسفه معتقدند که جمله ۳ نادرست است و براهین پیچیده و دقیقی طی قرون متمادی

ارائه کرده‌اند که وجود ظاهری شر را توجیه و تبیین می‌کنند. آیا ممکن است چیزی مانند درد و رنج، منتهی به شر نشود؟ چه برهانی قادر به تبیین آن است؟

گاهی گفته می‌شود که درد وظیفه‌ای را انجام می‌دهد و یا اینکه امری ضروری است (بنابراین به شر منجر نمی‌شود) این دیدگاه چگونه قابل ارزیابی است؟

الف) حتی اگر درد و رنج وظیفه‌ای را انجام دهند (به منزله اعلان خطر برای امراض بدن باشد) بدین معنا نیست که درد و رنج ذاتاً بد نباشد. تنها متوجه می‌شویم چیزهایی که فی‌نفسه شرند خوبی‌هایی دارند ولی هرگز شر به صورت خیر در نمی‌آید.

اما خدا (باشنده عالم و قادر مطلق) می‌توانست بدون وارد ساختن درد و رنج، سیستم هشداردهنده‌ای را تدبیر کند.

ب) حتی اگر درد ضرورت داشته باشد، به منزله شر نبودن آن نیست. بدین معنا که درد شری ضروری است. اغلب فکر می‌کنیم که دردها، شرور اجتناب‌ناپذیرند بر همین اساس، مثلاً به دندانپزشک اجازه می‌دهیم که در ما درد ایجاد کند چون معتقدیم درد برای سلامتی طولی‌المدت دندان ضروری است. افراد دیندار در خوب جلوه دادن دردها و رنجها بسیار تلاش می‌کنند با این وجود، رنجهای زیادی غیرقابل توجیه باقی می‌ماند. بنابراین وجود رنجهایی که خداوند نتواند آنها را از بین ببرد، پرسش دشواری است که فلاسفه پاسخ مطلوبی برای آن نیافته‌اند.

یک دلیل برای الحاد

مسئله شر برای آتئیست قوی‌ترین دلیل است و به صورت زیر به مجادله می‌پردازد. طبق تعریف، خدا باشنده‌ای است که دارای قدرت و خیر مطلق است. از آنجایی که مورد جمله ۳، یعنی شر موجود است، امری بدیهی است بنابراین مفاد جمله ۱ یا ۲ باید نادرست باشد و تفاوتی نمی‌کند که ۱ یا ۲ نادرست باشد در هر صورت حقیقی که قدرت و خیر مطلق باشد وجود نخواهد داشت، پس خدا موجود نخواهد بود. در اینجا یک فرض یقینی وجود دارد (چیزی که خداپرستان آن را نمی‌پذیرند) آن ناسازگاری سه جمله با یکدیگر است، لذا اگر سازگاری جملات ۱ و ۲ و ۳ تبیین شود، استدلال الحادی نادرست خواهد شد.

دعوی سازگاری خداگرایان

الهیون، مسئله شر را طوری لحاظ می‌کنند که موجب انکار وجود آن نشوند. آنها این مسئله را به عنوان امری غیر واقع‌بینانه ناشی از اعمال خودسرانه انسان و حقیقتی دست‌نیافتنی مورد ملاحظه قرار می‌دهند چیزی که آنها ادعا می‌کنند این است که همه جملات ۱ و ۲ و ۳ می‌توانند صادق باشند.

دفاع از طریق آزادی اراده

دلیل متقاعدکننده‌ای که از سوی خداگرایان اقامه شده، دفاع آزادی اراده^۱ نامیده می‌شود. خداوند قادر و خیر مطلق نمی‌تواند بهترین جهان ممکن را بدون تحقق موجودات صاحب اراده بیافریند و اگر مخلوقات صاحب اراده باشند، اراده را در جهتی که موجب شر است به کار خواهند گرفت توضیح مطلب با اتکا به داستان مشهور کتاب مقدس چنین است: اگر آدم میوه ممنوعه را نمی‌خورد زندگی در بهشت ادامه می‌یافت؛ اما اینکه آیا همه شر می‌تواند اثر گناه آدم (یا اثر گناهان انسان‌های دیگر) باشد یا خیر، پرسشی است که به سادگی قابل پاسخگویی نیست. در واقع ممکن است راه حل بی طرفانه‌ای برای شرح و اثبات مفروضات مقبول خدا پرستان و منکران خدا وجود نداشته باشد.

دفاع فرافهمی^۲

افراد خداپرست معتقدند که وجود شر با وجود خدای قادر مطلق و خیر محض سازگار است حتی اگر انسان‌ها به خوبی قادر به درک چگونگی آن نباشند. بنابراین در این جا افراد باایمان به درکی بسیار متفاوت با افراد فاقد ایمان دست می‌یابند.

نامیرایی روح

اعتقادات مذهبی و دیدگاههای متافیزیکی در یکدیگر تأثیری یکسان دارند بنابراین فرد طبیعت‌گرا در تفکر متافیزیکی نمی‌تواند به روح فراطبیعی^۱ معتقد باشد چنانکه در مورد خدا و فرشتگان با همین مسئله روبرو خواهد بود، چون خدا و فرشتگان نیز همانند ارواح اند هر چند این تأثیر در اغلب مردم بصورتی دیگر است. لذا آنها به خدا، ارواح و فرشتگان معتقدند، نتیجه می‌گیرند که بایستی طبیعت‌گرایی نادرست باشد.

البته فلاسفه نمی‌توانند به مردم بگویند که چه چیزی را به عنوان متعلق ایمان باور داشته باشند بلکه خود را به دو پرسش محدود می‌کنند: (۱) آیا روح امری جاودانه است؟ (۲) آیا بدون اتکا به ایمان و یا وحی، برای اثبات وجود ارواح یا حقایق مجرد دلیلی وجود دارد؟

سازگاری

اگر چه تصور روح فردی شهرت فراوان دارد و اغلب مردم وجود روح را مسلم تلقی می‌کنند با این وجود، فلاسفه در مورد سازگاری درونی تصور روح، تردید دارند. مشکل اصلی در تصور، آن است که ما درباره موجودات طبیعی می‌اندیشیم. افراد انسانی که خواه ناخواه پس از مرگ صرفاً روحانی‌اند، در این زندگی حداقل یک بخش طبیعی یا جسمانی داشته‌اند. آیا می‌توان بطور مناسبی امور طبیعی را در نظر گرفت که موجب انتقال فکر ما به امور فراطبیعی باشد؟

مکان و حرکت

اشخاص دارای موقعیت مکانی‌اند. آیا روح آنها نیز واجد یک موقعیت فضایی است؟ این مستلزم پرسش از عدم تناقض دیگری است که آیا می‌توان بطور منطقی چیزی را که جسم نباشد فرض کنیم. در حالی که فاصله معینی از اشیاء مختلف طبیعی داشته باشد؟ اگر ما توانیم برای روح فاصله معینی از اشیاء قائل شویم هیچ موقعیت مکانی را نمی‌توانیم به روح اختصاص دهیم.

بنابراین نخواهیم توانست روح را همراه جسم تصور کنیم و بطور قطعی بگوییم که در جریان مرگ، روح، بدن را ترک می‌کند هر چند که این مطالب برای اغلب مردم بصورت یک اعتقاد مطرح باشد. علاوه بر آن اگر چه مردم، ارواح (و معمولاً فرشتگان) را به عنوان اموری متغیر تلقی می‌کنند. تغییر در صورتی معنادارست که روحها (و فرشتگان) موقعیت فضایی داشته باشند (چون حرکت، تغییر ساده مکانی است).

شاید فیزیک جدید به مفهومی دست یابد که با موقعیت ارواح سازگارتر باشد مثلاً چیزی شبیه به تعیین محل اشیاء میکروسکوپی را مطرح سازد این واقع گرایانه ترین نکته‌ای است که می‌توان متذکر شد.

فکر و تجربه

افرادی که به ارواح معتقدند، آنها را مستعد فکر و تجربه تلقی می‌کنند و متذکر می‌شوند که شماری از افکار و تجربیات ما، هیچ ارتباطی با امور طبیعی ندارند. غالب تجربیات معمولی ما در ارتباط نزدیک با حواص جسمانی از قبیل دیدن و شنیدن است. همچنین بیشتر افکار ما با تحریک حسی شروع می‌شود، وقتی که تجربیات و افکار متکی بر حس از ما گرفته شود چه چیزی برای ما باقی می‌ماند؟ (پرسش جالب دیگر در این زمینه آن است که روح مجزای از بدن می‌تواند درک تازه‌ای از اشیاء بدست آورد؟)

ترکیب و بساطت

فهم چیزی شبیه به روح (یا فرشته) که افکار و تجربیاتی داشته باشد، با ملاحظه مطلب ذیل مشکل‌تر می‌شود. به نظر می‌رسد که افکار و تجربیات حاوی ترکیب درونی باشند. این همانند ترکیب کارکرد فیزیولوژی اعصاب و یا منطبق با پیچیدگی طبیعی نیست هر چند که ملازم آنهاست. در افکار و تجربیات ما، پیچیدگی درونی همان ترکیب محتوای افکار و تجربیات است. مسئله این است که روح در رابطه با این ترکیب مندرجات چگونه قابل ترسیم است. آیا می‌توان روح را امری مرکب تلقی کرد؟

یک دیدگاه درباره روح - شاید نظر متعارف هم باشد - آن است که ارواح، اجزاء ندارند اما آیا چیزی که فاقد اجزاء است می‌تواند واجد تجربیات و افکار غیربسیط باشد؟ اگر روح واجد یک فکر و تجربه باشد با آنچه از فکر و تجربه که حاکی از ترکیب روح است، تعارض پیدا می‌کند. مشکل اساسی اینجا است که افکار ما در مورد مرکبها و اجزاء که در ارتباط با اشیاء طبیعی متجلی می‌شوند دقیقاً قابل اطلاق به ارواح و جان‌ها نمی‌باشند (همین معضل درباره مفهوم خدا که حقیقت فاقد اجزاء یعنی بسیط تصور شده است، وجود دارد).

جاودانگی

تا اینجا، مسائل مطروحه در رابطه با روح را که جزء دشوارترین مسائل فلسفی است، مورد بررسی قرار دادیم اگر ارواح وجود دارند یعنی اگر مفهوم روح نامتناقض است، به نظر می‌رسد دلیلی بر عدم جاودانگی روح وجود نداشته باشد. منظور از جاودانگی ارواح آن است که هر چند در یک لحظه پا به عرصه ظهور می‌گذرانند اما هرگز فنا نمی‌پذیرند. این مسئله از آن جهت که اغلب اشیاء پیرامون ما سرانجام جملگی به توقف وجودی می‌رسند، عجیب جلوه می‌کند. غالب اشیاء اجزاء دارند و قابل تجزیه‌اند. بعبارت دیگر به قطعات تقسیم می‌شوند. اگر ارواح واقعاً فاقد اجزاء باشند نباید به سزنوشت اشیاء متعارف مادی طبیعی مبتلا گردند. گاهی گفته می‌شود تنها راه فنای روح، نابودی^۱ است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فنا معادل تخریب خلقت است که فقط به وسیله خدا قابل انجام است، چیزی که تنها خدا می‌تواند انجام دهد. این نکته معناست که ابدیت و جاودانگی روح، تناقضی با نابودی روح پیدا نمی‌کند.

دلیل وجود روح

آیا مدرکی دال بر وجود ارواح برای متقاعد ساختن شخص عاقل و منصف وجود دارد؟ این

پرسش، پاسخ کلی قابل قبولی ندارد. برخی مردم فکر می‌کنند که شاهد یا دلیل قلمروهای مافوق طبیعی، چیزی مشابه موجودات معمولی طبیعی نیست. این مسئله در مورد اجابت دعاها، احساسات معماگونه غیر قابل توضیح، پدیده‌های غیرطبیعی، رؤیاهای مختلف و معجزات صادق است. اگر قلمرو ماوراء طبیعی وجود داشته باشد - در چارچوب تفکر مذهبی - بر وجود خدا، فرشتگان و ارواح دلالت خواهد داشت.

افرادی فکر می‌کنند که دلایل فلسفی محضی برای اثبات روح وجود دارد (این دلایل دقیقاً همان دلایل دوگانه‌گرایی مسیحیت هستند). هر چند برخی می‌اندیشند که دلایل فلسفی محض، ایمان و وحی براهین مستقل و متعددی برای جاودانگی روح محسوب می‌شوند.

تجربه دینی

تعریف:

تجربه‌ای مذهبی محسوب می‌شود که مافوق طبیعی باشد و شامل تجربیاتی از خدا فرشتگان و انسان‌های متقی از دنیا رفته‌ای که مورد عنایت خدا بوده‌اند می‌باشد در اغلب سنت‌ها، این حالت مافوق طبیعی به صورت امر سیالی که در انحصار فرد خاصی نیست مورد تجربه واقع می‌شود. باید دانست که تجربیات دینی از تنوع زیادی برخوردارند. برخی گفته‌اند تجربه اتحاد با عالم هر چند مستلزم امر مافوق طبیعی نیست اما تجربه محسوب می‌شود. واژه تجربه دینی مصادیق و موارد متعددی دارد که همه آنها در ویژگی مافوق طبیعی بودن از اشتراک برخوردارند، تجربیات والای دینی که تجربه‌گر را در مجرای اتصال و قرب به خدا قرار می‌دهند و بطور موقت مرزها را از بین می‌برد تجربیات عرفانی نامیده می‌شوند.

محتوای تجربه دینی

بدون تردید اغلب افراد، تجربیات غیرعادی زیادی دارند که همه‌شماری از آنها را در تاریخ زندگی معنوی خود شاهد بوده‌ایم (همه این مطالب مؤید این حقیقت است که زبان انسانی از تبیین این تجارب ناتوان است). اما پرسش اصلی فلسفه آن است که آیا این تجارب دینی در قلمرو

ما فوق طبیعی واجد دلایل متقاعدکننده‌ای برای فرد عاقل و منصف هستند یا خیر.

بدیهی است که تجربیات ماوراء طبیعی حاکی از وجود چنین عالمی است چرا که اگر ماوراء طبیعت نبود به تجربه در نمی‌آمد. این مطلب بعنوان اصلی کلی صادق است. تجربه ما از فیل‌ها دلیل بر وجود آنهاست اگر فیل‌ها نبودند نمی‌توانستند مورد تجربه واقع شوند. اما تجربه فیل در حمام خانه حکایت از وجود فیل ندارد چه بسا من دچار توهم شده باشم البته قابل تصور است که این تجربیات در یک موقعیت نه چندان مشخصی دچار تفسیر، تبیین و فهم نادرستی بشوند اما نمی‌توان گفت که تجربه دینی (یا ارتباط ما فوق طبیعی) امر نادرست و وهمی باشد، این تنها یک احتمال است نه چیزی بیشتر.

تبیین تجربیات دینی

معمولاً گفته می‌شود تنها راه تبیین تجربیات دینی، قبول علل ما فوق طبیعی است اما ارزیابی این گفته به سادگی میسر نیست. امور بسیاری هستند که ما از تبیین آنها ناتوانیم چرا مردم فکر می‌کنند که متفکرند، چرا احساسی از احساسات خود دارند به طور کلی از کیفیت زندگی درونی آگاهی چندانی نداریم. این نکته در مورد هنرمندان بزرگ بارزتر می‌شود، دقیقاً نمی‌دانیم که چرا و چگونه شکسپیر به طرز باورنکردنی به اندیشه درباره شعر پرداخته است (نابغه دانستن او چیزی فراتر از دروغ‌گویی بی‌اساس بودن وی به ما نمی‌فهماند). لذا این مسئله ما را به فرض یک معجزه یا الهامی از ناحیه خداوند درباره شکسپیر سوق نمی‌دهد و نباید هم سوق دهد. اما به صرف چنین تحلیل طبیعی نمی‌توان بر هنرمند بزرگی چون شکسپیر و یا تجربه دینی خط بطلان کشید.

خاتمه

دین به انحاء مختلف، نقش مهمی در زندگی ایفا می‌کند چنانکه دیدیم دین به طریق مختلف الهام بخش تفکر فلسفی بوده است (باید به خاطر داشته باشیم که فلسفه تنها بر بخش اندکی از مفاهیم کلی نظر می‌اندازد. و درصدد مطالعه تفصیلی اشکال مختلف ادیان نیست). اکثر مباحث دینی در فلسفه در عناوین زیر خلاصه می‌شوند:

- ۱) چگونه التزام دینی (چیزی که برایمان و وحی استوار است) با تعقل رابطه پیدا می‌کند؟
- ۲) آیا زبان دینی، معنای قابل فهمی دارد؟
- ۳) خدا باید چگونه تصور شود؟
- ۴) آیا وجود خدا با عقل قابل اثبات است؟



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی